

تو خواه از سختم پند گیر خواه ملال

منبع: سایت زیتون، روز چهارشنبه، مورخ: ۹۸/۱۱/۲

«حرف‌هایم، مثل یک تکه چمن روشن بود
من به آنان گفتم:
آفتابی لب درگاه شماست
که اگر در بگشایید به رفتار شما می‌تابد».

سال‌ها پیش، در یکی از آثار آرنولد توین بی، مورخ انگلیسی برجسته معاصر خواندم بزرگ‌ترین ظلمی که حاکمان و زیردستان به محکومان و زیردستان می‌کنند، این نیست که در حق ایشان ظلم و جفا می‌کنند و حقوق بنیادین‌شان را نقض می‌کنند و نادیده می‌گیرند؛ بلکه عبارتست از کاریدن خلق و خوی ظالمانه و عادات رفتاری دل‌آزار و رماننده خود در ذهن و ضمیر محکومان.

متأسفانه این اتفاق در میان ما رخ داده و در حال نهادینه شدن است. جماعتی از هموطنان ما، دچار بلیه «تفکر سیاه و سفید» شده و در تحلیل‌ها و رفتارهای سیاسی خود، خشم‌آلود و کینه‌توزانه سخن می‌گویند؛ تو گویی که اگر دست‌شان برسد و مجال بیابند، گریبان طرف مقابل را می‌درند و حیثیتی برای او بر جای نمی‌گذارند. در نوشتار «جور دیگر باید دید»^۱، در وصف این خطای شناختی مهم آوردم:

«یکی از خطاهای شناختی^۲ رایج و جدی‌ای که انسان‌های پیرامونی در داوری‌های روزمره خود، به تفاریق مرتکب می‌شوند، عبارتست از «تفکر همه یا هیچ»^۳. تفکر همه یا هیچ که از آن به «تفکر سیاه و سفید»^۴ نیز تعبیر می‌شود؛ متضمن تحلیل و داوری یک‌سویه و مطلق‌اندیشی و جوانب مختلف پدیده مورد بحث را ندیدن و به حساب نیاوردن و احیاناً انکار کردن است. فردی که مرتکب این خطا می‌شود، وقتی درباره فرد الف یا پدیده ب قضاوت می‌کند، در پی صدور داوری‌های قطعی و تخطی‌ناپذیر و غیر منعطف است؛ داوری‌هایی که سویه‌های مختلف ماجرا را نمی‌بیند، مشحون از

۱. نگاه کنید به:

<https://zeitoons.com/71701>

۲. cognitive distortions

۳. all or nothing thinking

۴. black and white thinking

احساسات و عواطف است و از دیگران هم تحلیل و داوری یک سوبه و قاطع و سیاه و سفید و «این یا آن» می‌طلبد. از اینرو، فلائی یا ابلیس صفت است، یا فرشته خصال؛ یا له فلان نظام سیاسی مستقر هستی یا علیه آن؛ یا با مایی، یا علیه ما؛ که شقوق دیگری متصور نیست و کسانی که آدیان و پدیده‌ها را خاکستری می‌بینند و تحلیل می‌کنند، یا جاهل‌اند، یا خائن. مع‌الاسف، این خطای شناختی، راه را بر تحقق گفتگوهای سودمند و رهگشا می‌بندد و آنچه در این میان، البته به گوش نمی‌رسد و سر بر نمی‌آورد، آواز حقیقت است».

پس از حادثه هولناک و مولمه سقوط هواپیمای اوکراینی، برخی از هنرمندان سرشناس و نام‌آشنا، جشنواره هنری فجر را تحریم کردند و گفتند بنای شرکت در این جشنواره و عرضه آثار هنری خویش را ندارند. از سوی دیگر، برخی دیگر از هنرمندان مشهور، از جمله شهاب حسینی، بازیگر توانمند سینمای ایران، با این کار مخالفت کردند. حسینی، در یادداشتی، به روایت خود، استدلال کرد و توضیح داد که در مجموع، مضار شرکت نکردن در جشنواره فجر بیش از منافع آن است. قاعدتاً، هر هنرمندی حق دارد در این باب در فضای عمومی سخن بگوید؛ له و یا علیه شرکت در جشنواره فجر پیش رو موضع بگیرد، فارغ از اینکه چه کسانی با او موافقند و چه کسانی مخالف. می‌توان این گفتگوی انتقادی را در فضای عمومی به نحو مدنی و رهگشا ادامه داد و پی گرفت و درباره کارآمدی و یا ناکارآمدی «نافرمانی مدنی» در وضعیت کنونی کشور بحث کرد. متأسفانه، تعداد قابل توجهی از هموطنان که سخنان شهاب حسینی به مذاقشان خوش نیامده بود؛ برای فرو کوفتن و تخفیف او از هیچ امری دریغ نورزیدند، به نحوی که حسینی مطلب دیگری نوشت و در آن لب به شکوه گشود که من، هم به آنچه سال ۸۸ در کشور رخ داد معترضم؛ هم به حوادث تلخ آبان ماه ۹۸. افزون بر این، تأکید کرد که بند ناف معیشتش به حکومت متصل نیست. در عین حال، از منتقدان خشمگین خود پرسید چرا به فرزندان و خانواده‌ام ناسزا می‌گویید؟؟ به آنها چکار دارید؟؟

حادثه تلخ فوق، نمونه‌ای است از «تفکر همه یا هیچ» و مطلق‌اندیشی. فلائی و بهمانی چون با نظر شهاب حسینی درباره مشارکت در جشنواره فجر مخالفند، به خود حق می‌دهند، نه نقد موضع او که امری روا و موجه است؛ بلکه هتک حرمت و حیثیت او و خانواده‌اش را در دستور کار خود قرار دهند و به خیال خویش، چیزی از او بر جای نگذارند و رقم بطلان بر کارنامه پر برگ او بکشند؛ رویه غلط و دل‌آزاری که اگر در فضای عمومی بر صدر بنشیند، نه از تاک، نشانی می‌ماند و نه از تاک‌نشان. اگر روزنامه «کیهان»، چنین مرام معوج و ناموجهی دارد و با منتقدان خود اینگونه رفتار می‌کند؛ اگر در «صدا و سیما»، مهمان یکی از برنامه‌ها، سخنانی سخیف و جنسیت زده درباره هنرمندان ایرانی شناخته شده و محترم می‌گوید؛ اگر یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، مع‌الاسف هنرمندانی که جشنواره را تحریم

۱. سال گذشته، در نوشتار «تهمت در خدمت قدرت»، به مرام رماننده روزنامه «کیهان» و مدیر مسئولش پرداخته‌ام. نگاه کنید به :

<https://zeitoons.com/59863>

کرده‌اند، به ممنوع‌الکار شدن تهدید می‌کند؛ چرا، جماعتی این سوی میدان، سیاه و سفید اندیشی و مطلق‌نگری را از ایشان آموخته، به ارث برده و از رفتارهای زشت‌شان تبعیت می‌کنند؟ مگر لقمان حکیم بانگ نیاورد که ادب را از بی ادبان آموختم؟ متأسفانه، بخشی از منتقدان جمهوری اسلامی در این دام افتاده و خشم و عصبیت و غرض‌انویه، تیرگی در دیده و داوری‌شان افکنده و سخنان‌شان را کم‌اعتبار و کم‌اهمیت کرده، که:

چون غرض آمد هنر پوشیده شد

صد حجاب از دل به سوی دیده شد

اخیراً با خود می‌اندیشیدم وقتی جماعتی که هنوز قدرتی ندارند و دست‌شان به جایی بند نیست، با منتقدان و مخالفان خود چنین می‌کنند، اگر روزی به قدرت برسند، چگونه رفتار خواهند کرد؛ که «نار تو این است نورت چون بُود». در همین فضا گام می‌زدیم و با دوستان هم‌دل سخن می‌گفتم که به نوشته دوست نازنین، تحلیل‌گر سیاسی خوش فکر و خوش قلم، احمد زید آبادی، تحت عنوان «آدمیزاد و اختیارش» برخورددم. قرابت نگاه و شیوه تحلیل‌مان به مسئله یاد شده، برایم جالب و تأمل برانگیز بود. بخش‌هایی از نوشته نغز ایشان از این قرار است:

«متأسفانه بسیاری از ما ایرانیان بعضاً به دلیل رنج‌هایی که برده‌ایم و مرارت‌هایی که کشیده‌ایم، تعادل خود را از دست داده‌ایم! آخر چطور ممکن است که یک رفتار ناپسند برای طرف مقابل‌مان امری زشت و ناعادلانه و ستم‌گرانه باشد اما دقیقاً همان رفتار از طرف خودمان، زیبا و عادلانه و ظلم‌ستیزانه تلقی شود؟... وقتی اختیار اشخاص بیگانه نادیده گرفته شود و حقوق و حیثیت و آبروی آنها بازیچه قرار گیرد؛ دیگر چه فرقی می‌کند که عامل آن حاکم باشد یا محکوم؟ در قدرت باشد یا خارج از آن؟ پوزیسیون باشد یا اپوزیسیون؟ متأسفانه این فضای سرشار از عصبانیت و خشم و کینه و هتاک و بد زبانی در حال غالب شدن بر جامعه ایرانی است. بسیاری خود ناخواسته در آن سهیم شده‌اند، بسیاری آن را توجیه می‌کنند، بسیاری در مقابل آن سکوت پیشه کرده‌اند و بسیاری هم تسلیم آن شده‌اند!... نباید فراموش کرد که از این نوع برخوردها مدارا و دمکراسی و حقوق و بشر و غیره در نمی‌آید! کسانی که در جایگاه محکوم این قبیل مفاهیم را عملاً به تمسخر گرفته‌اند در موضع حاکم روشن است که چه خواهند کرد! آن همه وعده‌های انسان‌دوستانه درباره استقرار عدل و آزادی و رفاه در جریان انقلاب ۵۷ نتیجه‌اش این شد. حال خود تصور کنید که از این میزان تهدیدها و اهانت‌ها و آبروریزی‌ها چه زاید؟»

کاملاً با زیدآبادی همداستانم که از دل فضای مشحون از خشم و کینه و هتاک و سیاه و سفید دیدن و مطلق‌نگری، آنچه از آن به تفکر «همه یا هیچ» تعبیر کردم؛ البته که ساز و کار دموکراتیک و مدارا و حقوق بشر در نمی‌آید. از منظر مرتکبین این خطا، آنچه عالم را پر کرده، دوگانه‌های قطعی و تخطی‌ناپذیر است: یا خائنی، یا قهرمان؛ یا طرفدار جمهوری اسلامی هستی یا برانداز؛ یا با نظامی یا بر نظامی.... در این نگاه سیاه - سفید محور، خاکستری اندیشی جایی ندارد؛ چرا که آدمیان خاکستری و خاکستری اندیش محلی از اعراب ندارند و به کاری نمی‌آیند.

چنانکه درمی‌یابیم، ارتکابِ خطای روش شناختی «تفکر همه یا هیچ»، هم باطل و ناموجه است، هم مخرب و مضر و رهن. آنچه، در میان مدت بار ما را بار می‌کند، فرو نهادن دوقطبی‌های یاد شده است و پس پشت نهادنِ تفکر «همه یا هیچ» و گشودگی نسبت به خاکستری دیدن آدمیان و جهان پیرامون. دوستانِ قدیمی زیادی را در داخل کشور می‌شناسم که نه خود را «برانداز» می‌دانند، نه طرفدار جمهوری اسلامی؛ نه دلی در گرو ولایت فقیه دارند، نه براندازیِ نظام را، با عنایت به وضعیت بغرنج منطقه خاور میانه، به صلاح مُلک و ملت می‌دانند. این جماعت، نه مکتبی‌اند، نه طی بیست و دو سال گذشته، به یکی از کاندیداهای «راست سنتی»، «آبادگران» و «اصول‌گرایان» رای داده‌اند؛ که عمیقاً سکولارند و به تفکیک نهاد دیانت و از حکومت باور دارند؛ در عین حال، ابداً با براندازی بر سر مهر نیستند. کسی می‌تواند با موضع این افراد مخالفت کند و با آنها وارد گفتگوی انتقادی شود. در عین حال، راه ساده‌تری هم یافت می‌شود: برجسب زدن و انگیزه خوانی و آنها را عامل رژیم خواندن و کمر به ترور شخصیتی ایشان بستن. قائلان به تفکر همه یا هیچ، چنین می‌کنند؛ کاری که ممکن است برخی ساده‌انگاران را خوش آید، اما در ترازوی تحقیق و انصاف وزنی ندارد و اهل نظر، بدان اعتنایی نمی‌کنند، که معتقدند «هزار باده ناخورده در رگ تاک است» و نمی‌توان وضعیت تو بر تو و پیچیده ایران را به سهولت تحلیل کرد و راهکاری روشن و قطعی برای برون رفت از شرایط کنونی بدست داد. عمیقاً اسباب تاسف و نگرانی است که تفکر همه یا هیچ «کیهانی» و برخی نهادهای حکومتی، تفکری که با تحفیف و طعن و طرد و حذف رقیب و مخالف در می‌رسد، در نگرش و کردار جماعتی از منتقدان نظام موجود هم ریزش کرده و به وضوح به چشم می‌خورد.

نیاز مبرم ما در روزگار پر تب و تاب کنونی، عبارتست از دست شستن از دوقطبی اندیشی و دوگانه‌های کاذب و سطحی و رهن را پس زدن و خاکستری اندیشی و خاکستری نگری پیشه کردن و به قدر وسع، خشم و غیظ را فرو خوردن و غرض‌ورزی و سیاه و سفید اندیشی را فرو نهادن و از جاده انصاف خارج نشدن. باشد که گرهی از کار فروبسته ما گشوده شود:

من آنچه شرط بلاغست با تو می‌گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال